

جواد نوائیان رودسری | ماجراجویی‌های آمریکا در غرب آسیا و آغاز هجوم وحشیانه به ایران، موجب بروز نگرانی‌های گسترده‌ای در جامعهٔ آمریکا شده‌است. این نگرانی‌ها البته به وضعیت مردم منطقه ما و آسیبی که از این ماجراجویی می‌بینند، مربوط نمی‌شود؛ آمریکایی‌ها نگران شرایط بغرنجی هستند که این ماجراجویی به آن‌ها تحمیل کرده و می‌کند؛ افزایش تورم و بی‌ثباتی اقتصادی مهم‌ترین دغدغهٔ امروز شهروندان آمریکایی است.

در چنین وضعیتی، دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا با چین، کانادا و اتحادیه اروپا بر سر تعرفه‌های تجاری درگیر است و بسیاری از کارشناسان معتقدند این درگیری، زبان‌های سراسام‌آوری را به جامعه آمریکا تحمیل خواهد کرد. دلیل چنین تحلیلی، تنها مطالعه ترانه‌ای مالی و پیمایش‌های پژوهشی نیست. آمریکایی‌ها در تاریخ کوتاه‌مدت کشورشان، سوابق شوم ناشی از چنین تُرکنازی‌هایی را تجربه کرده‌اند.

آن‌ها رکود بزرگ سال‌های ۱۹۲۹ و ۲۰۰۸ میلادی را که موجب فروپاشی اقتصادی کشور و بار کردن میلیارد‌ها دلار بدهی بر گرده مردم، به‌ویژه طبقات متوسط و پایین شد از یاد نمی‌برند. آن‌ها در تاریخ اقتصادی کشورشان به اقدام‌های اقتصادی لیندون جانسون در جریان جنگ ویتنام برمی‌خورند که با چاپ پول و استقرار، دمار از روزگار ارزش دلار درآورد و یک «دلارکشی» تمام عیار به راه انداخت. نظیر این دلارکُشی در رکود بزرگ ۱۹۲۹ هم تجربه شده بود؛ سَنگی که دولت آمریکا به سوی اروپا و کانادا – با استفاده از افزایش تعرفه‌های تجاری – پرتاب کرد، درنهایت روی ملاح شهروندان خودش فرود آمد و به این ترتیب، «جنگ جهانی تجارت» آغاز شد. آنچه امروز در رفتارهای هیستریک دولتمردان آمریکایی به چشم می‌آید، یادآور همان تجربه‌های پیشین است؛ تجربه‌هایی که موجب می‌شود آمریکا‌یی‌ها، به‌دلیل مشاهده آلوده‌های متعدد اقتصادی، هر روز بیشتر از گذشته احساس خطر کنند. نوشتار پیش روی شما، مروری مختصر بر تاریخ «دلارکشی» است؛ روایت سقوط‌های اقتصادی امپراتوری مالی آمریکا که پیوندی‌هایی ناگسیستنی با ماجراجویی‌های استعماری دولت این کشور در سراسر دنیا دارد.

رکود بزرگ ۱۹۲۹: بازی با تعرفه‌ها و انزواي تجاری

بحران مالی سال ۱۹۲۹ فقط سقوط ساده بازار سهام نبود؛ این بحران بزرگ را باید نتیجه سیاست‌های توسعه‌طلبانه، رقابت‌های امپریالیستی و درنهایت واکنش‌های اشتباه واشنگتن به اقتصاد جهانی بدانیم. آمریکا پس از جنگ جهانی اول به بزرگ‌ترین طلبکار جهان تبدیل شد. بر پایه گزارش اداره آمار اقتصادی آمریکا، وام‌های این کشور به دولت‌های اروپایی، پس از جنگ، از مرز ۱۰ میلیارد دلار عبور کرد؛ رقمی که در آن زمان تقریباً معادل یک‌سوم تولید ناخالص داخلی آمریکا بود. اما همین قدرت طلبکاری، از آمریکا باز یگری متکبر در نظام مالی جهانی ساخت. سال ۱۹۳۰، کنگره آمریکا قانون تعرفه «اسموت–هاولی» را تصویب کرد. این قانون تعرفه بیش از ۲۰ هزار کالای وارداتی را فراتر از ۲۰ درصد افزایش داد. هدف اعلام‌شده، حمایت از تولید داخلی بود، اما نتیجه واقعی چیزی شد که در تاریخ از آن با عنوان «جنگ جهانی تجارت» یاد می‌کنند. به نوشته «دالگلاس اروین» مورخ اقتصاد در کالج «دارتموث»، کانادا، بریتانیا، فرانسه و آلمان بافاصله تعرفه‌های تلافی‌جویانه وضع کردند. تجارت جهانی از ۳۶ میلیارد دلار در ۱۹۲۹ به ۱۲ میلیارد دلار در ۱۹۳۲ سقوط کرد. این یعنی کاهش ۶۶ درصدی دادوستدهای بین‌المللی. به این ترتیب، اقتصاد آمریکا که به بازارهای جهانی وابسته بود، ضربه مهلکی خورد.

نتیجه این شهروند آمریکایی فاجعه‌بار بود. نرخ بیکاری از ۲۳/۲ درصد در ۱۹۲۹ به ۲۴/۹ درصد در ۱۹۳۳ رسید. تولید ناخالص داخلی واقعی ۲۳/۶ درصد سقوط کرد. بیش از ۹ هزار بانک خصوصی ورشکسته شدند. حدود ۲ میلیون آمریکایی خانه و زندگی خود را از دست دادند و در اردوگاه‌های موقتی زندگی می‌کردند. به قول «جان کنت گالبرایت» در کتاب «سقوط بزرگ»، «رکود بزرگ فقط یک بحران مالی نبود؛ یک فروپاشی اجتماعی بود که اعتماد به نظام سرمایه‌داری را متزلزل کرد». آنچه موجب عمیق‌تر شدن بحران شد، سیاست خارجی متکبرانه و انزواطلبی تجاری بود که به جای مدیریت بحران، آن را به یک فاجعه جهانی تبدیل کرد.

موضوعی که نباید از یاد ببریم این است ریشه این فاجعه درست زمانی با گرفت که آمریکا خود را «بانکدار جهان» فرض کرد؛ بانک‌های آمریکایی بین سال‌های ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۹ بیش از ۶ میلیارد دلار به آلمان وام دادند تا غرامت جنگی را بپردازد. این چرخه وام‌دهی، اقتصاد جهانی را به شدت شکننده کرد. وقتی بازار سهام نیویورک فرو ریخت، بانک‌های آمریکایی وام‌های خود را مطالبه کرده و اقتصاد اروپا را هم با خود به زیر کشیدند. به نوشته «چارلز کیندلبرگر» نظریه‌پرداز و مورخ مشهور اقتصادی، «آمریکا رهبری جهانی را به دست گرفته بود، اما از مسئولیت‌هایش فرار کرد. نتیجه، سقوط نظام مالی جهانی بود». ا.ن سقوط، مستقیم به خانه‌های آمریکایی‌ها برگشت؛ مردمی که هرگز نام «غرامت جنگی آلمان» را نشنیدند، اما ورشکستگی بانکشان را دیدند!

■ جنگ ویتنام و سقوط امپراتوری دلار

در دهه ۱۹۶۰، آمریکا همزمان دو جنگ را پیش می‌برد: یکی «جنگ با فقر» در داخل و دیگری جنگ ویتنام در ۱۲ هزار کیلومتری خاک ایالات متحده. نتیجه، به گفته «رابرت مرتن» اقتصاددان برنده نوبل، «تورم رکودی» بود که اقتصاد آمریکا را برای یک دهه فلج کرد. براساس گزارش‌های دفتر بودجه کنگره، هزینه مستقیم جنگ ویتنام حدود ۱۶۸ میلیارد دلار بود که با ارزش امروز بیش از یک تریلیون دلار خواهد شد. اما هزینه واقعی بسیار فراتر از این‌ها بود. لیندون جانسون، رئیس‌جمهور وقت آمریکا برای تأمین نیاز مالی جنگ، بدون افزایش مالیات، به چاپ پول و استقرارِ رو آورد. با این شیوه، تورم از

سیاست زورگویی و زیاده‌خواهی دولت آمریکا چه بر سر اقتصاد و مردم این کشور آورده است؟

تاریخ «دلارکُشی»



۱/ درصد در ۱۹۶۴ به ۵/۷ درصد در ۱۹۷۰ رسید و در ۱۹۷۴ به ۱۱ درصد جهش کرد. به نوشته پل کروگمن، برنده نوبل اقتصاد، در «نیویورک تایمز»، «جنگ ویتنام شبکه پولی برتون ووڈز (نظامی مالی که پس از جنگ جهانی دوم برای نظم‌دادن به فرایند مالی جهانی میان برخی دولت‌ها شکل گرفت) را نابود کرد». در سال ۱۹۷۱، ریچارد نیکسون مجبور شد ارتباط دلار را با طلا قطع کند.

این تصمیم که در تاریخ اقتصادی آمریکایی سابقه بود، به بی‌ثباتی ارزی جهانی دامن زد و ارزش دلار در برابر ارزهای اصلی سقوط کرد. به گزارش صندوق بین‌المللی پول، ارزش دلار در برابر یین ژاپن از ۳۶۰ در ۱۹۷۱ به ۲۷۰ در ۱۹۷۳ کاهش یافت؛ این یعنی کاهش ۲۵ درصدی ارزش دلار. شهروند آمریکایی که برای خرید کالاهای وارداتی دلار پرداخت می‌کرد، ناگهان دید قدرت خریدش یک‌چهارم کمتر شده‌است.

تلفات انسانی نیز اقتصاد را از درون پوساند. براساس گزارش وزارت دفاع آمریکا، بیش از ۵۸ هزار سرباز آمریکایی در ویتنام کشته و ۳۰۰ هزار نفر زخمی شدند. هزینه درمان و توانبخشی این زخمی‌ها دهه‌ها ادامه یافت. مرکز کنترل و پیشگیری از بیماری‌های آمریکا گزارش داد هزاران کهنه‌سرباز ویتنام با عوارض ناشی از ماده سمی «ایجنت اورنج» دست‌وپنجه نرم می‌کنند و هزینه درمانی‌شان تا سال ۲۰۲۰ از مرز ۲۰ میلیارد دلار عبور کرده‌است.

همزمان، سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه به‌ویژه حمایت بی‌قیدوشرط از رژیم صهیونیستی در جنگ «یوم کپور»، در ۱۹۷۳، موج جدیدی از بحران را رقم زد. به گزارش رویترز، به دنبال این اقدام کشورهای عربی عضو سازمان‌های نفت به آمریکا را تحریم کردند. قیمت نفت از ۳ دلار به ۱۲ دلار در هر بشکه جهش کرد. اداره اطلاعات انرژی آمریکا گزارش داد قیمت بنزین در آمریکا ۴۰ درصد افزایش یافته‌است. تورم به ۱۲ درصد رسید و بیکاری در ۱۹۷۵ به ۵/۵ درصد صعود کرد. ترکیب سَمی تورم و بیکاری که اقتصاددانان آن را «رکود تورمی» نامیدند، زندگی طبقه متوسط آمریکا را برای یک دهه به تباهی کشاند.

در دیوید استاکمن» مدیر سابق دفتر بودجه کاخ سفید «جنگ ویتنام و ماجراجویی‌های خاورمیانه‌ای، اقتصاد آمریکا را از مسیر رشد بلندمدت خارج و نسل کاملی را قربانی کرد». تاوان این سیاست‌ها را کارگرانی مانند کارگران کارخانه خودروسازی در «دیترویت» می‌دادند که به دلیل سیاست‌های دولت دیگر شغلی نداشتند. در همان حال، تعداد خانوارهایی که در حومه شهرها حتی نمی‌توانستند قبض گرمایش خانه‌شان را بپردازند، به نحو فزاینده‌ای افزایش یافت. بر پایه گزارش «اداره آمار کار آمریکا»، نرخ بیکاری در دیترویت در ۱۹۷۵ به ۱۸ درصد رسید؛ تقریباً سه برابر میانگین ملی. شهری که روزی نماد قدرت صنعتی آمریکا بود، به نماد افول امپراتوری تبدیل شد.

■ رقابت تسلیحاتی و انفجار بدهی ملی

پس از جنگ ویتنام، آمریکا به جای درس گفتن از شکست، وارد مرحله جدیدی از رقابت‌های ژئوپلیتیکی شد. رونالد ریگان در دهه ۱۹۸۰ بزرگ‌ترین برنامه نظامی تاریخ آمریکا در زمان صلح را آغاز کرد. براساس گزارش وزارت دفاع، بودجه نظامی از ۱۵۷ میلیارد دلار در ۱۹۸۰ به ۳۰۴ میلیارد دلار در ۱۹۸۹ رسید؛ یعنی تقریباً دو برابر شد. هدف اعلام‌شده، شکست «امپراتوری شر» یعنی شوروی بود، اما هزینه این ماجراجویی را مردم آمریکا پرداخت کردند. بدهی ملی از ۹۹۷ میلیارد دلار در ۱۹۸۱ به ۲ تریلیون دلار در ۱۹۸۹ رسید؛ یعنی تقریباً سه برابر شد.

«دیوید استاکمن» مدیر بودجه ریگان، بعدها در کتاب «پیروزی سیاست» فاش کرد کسری‌های عظیم بودجه عمداً ایجاد شد تا برنامه‌های اجتماعی را کوچک کند. اما نتیجه فراتر از هدف اولیه رفت؛ تورم در اوایل دهه ۱۹۸۰ به ۵/۱۳ درصد رسید و بانک «فدرال رزرو» مجبور شد نرخ بهره را به رکود ۲۰ درصد برساند. نرخ سود وام مسکن برای خانواده‌های آمریکایی به ۱۸ درصد رسید؛ یعنی خرید خانه برای یک نسل تقریباً غیرممکن شد. «جیمز گالبرایت» اقتصاددان دانشگاه تگزاس در این باره می‌نویسد: «مسابقه تسلیحاتی ریگان، شوروی را ورشکسته، اما اقتصاد آمریکا را هم به بدهی مزمن دچار کرد». این بدهی مزمن، همان میراثی است که امروز

خودزنی اقتصادی بود. هیچ کشوری با تعرفه‌برنده نشده‌است و آمریکا هم استثنا نبود». واقعیت این است که هر بار واشنگتن خواسته با زور و فشار جهان را تغییر دهد، درنهایت خودش زخمی شده‌است!

■ بوم‌رنگی که به قلب آمریکا بر می‌گشت

واشنگتن از سال ۲۰۲۲ دهه‌ها میلیارد دلار کمک نظامی و مالی به کی‌یف ارسال کرده‌است. بر پایه گزارش وزارت خارجه آمریکا، مجموع کمک‌های نظامی و امنیتی به اوکراین تا پایان ۲۰۲۳ از مرز ۷۵ میلیارد دلار گذشت. این پول مستقیم از بودجه مالیات‌دهندگان آمریکایی تأمین شده‌است. اما هزینه واقعی، غیرمستقیم و بسیار بزرگ‌تر بود. تحریم‌های آمریکا و اروپا علیه روسیه، بازار انرژی جهانی را به هم ریخت. قیمت بنزین در ژوئن ۲۰۲۲ به رکورد ۱۲ دلار در هر گالن رسید؛ بالاترین رقم در تاریخ آمریکا. تورم در همان ماه به ۹/۱ درصد افزایش یافت که بالاترین نرخ در ۴۰ سال گذشته‌است. به دنبال این ماجراجویی‌ها، هر خانوار آمریکایی در سال ۲۰۲۲ به‌طور متوسط ۳ هزار و ۲۰۰ دلار هزینه اضافی بابت تورم پرداخت کرد. به نوشته «جفری ساکس» اقتصاددان دانشگاه کلمبیا، «جنگ اوکراین و تحریم‌های متقابل، اقتصاد اروپا و آمریکا را درگیر رکود تورمی کرده‌است. این جنگ قابل اجتناب بود و هزینه‌اش را شهروندان عادی می‌پردازند». براساس گزارش صندوق بین‌المللی پول، رشد اقتصادی آمریکا از ۵/۹ درصد در ۲۰۲۱ به ۲/۱ درصد در ۲۰۲۲ کاهش یافت و این از عوارض دخالت‌های فرامرزی واشنگتن بود.

■ هزینه‌های پنهان: سربازانی که پس از جنگ می‌میرند

جنگ‌های آمریکا فقط در میدان نبرد تمام نمی‌شوند؛ هزینه‌هایشان تا دهه‌ها ادامه دارد. براساس گزارش مرکز کنترل و پیشگیری از بیماری‌های آمریکا، حدود ۳۰ درصد کهنه‌سربازان جنگ عراق و افغانستان از اختلالات روانی رنج می‌برند. هزینه درمان این افراد تا سال ۲۰۵۰ بیش از ۲ تریلیون دلار برآورد شده‌است. بر پایه آمارهای انتشار یافته، هر روز به‌طور متوسط ۱۷ کهنه‌سرباز آمریکایی خودکشی می‌کنند. این یعنی سالانه بیش از ۶ هزار خودکشی؛ رقمی بیشتر از تلفات مستقیم در جنگ افغانستان. به نوشته «لارنس کورب»، معاون سابق وزیر دفاع آمریکا، «هزینه انسانی جنگ‌ها تا سه نسل ادامه دارد. سربازانی که از جنگ برمی‌گرد، خانواده‌ای را تحت تأثیر قرار می‌دهد و جامعه‌ای را بیمار می‌کند». این هزینه‌ها در هیچ بودجه‌ای محاسبه نمی‌شود. اما مستقیم از سفره و سلامت مردم آمریکا می‌زند. علاوه بر خودکشی، اعتیاد نیز بحران خاموش کهنه‌سربازان است. براساس گزارش‌های رسمی، نرخ سوءمصرف مواد مخدر در میان کهنه‌سربازان جنگ عراق و افغانستان، دو برابر تعداد آن در میان مردم عادی است. بخش مهمی از اپیدمی مواد افیونی که سالانه بیش از ۷۰ هزار قربانی در آمریکا می‌گیرد، ریشه در همین جنگ‌ها دارد.

■ فروپاشی هم‌زمنی: وقتی امپراتوری از درون می‌پاشد

تاریخ نشان داده امپراتوری‌ها معمولاً در میدان جنگ شکست نمی‌خورند؛ از درون می‌پاشند. روم، عثمانی و شوروی نمونه‌های کلاسیک این فروپاشی هستند. به نوشته «پل کندی» مورخ دانشگاه ییل، در کتاب «ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ»، «هر امپراتوری‌ای که هزینه‌های نظامی‌اش از ظرفیت اقتصادی‌اش فراتر رود، محکوم به افول است». آمریکا امروز در چنین موقعیتی قرار دارد. براساس گزارش‌های رسمی (مانند گزارش «پیو ریسرچ») سهم طبقه متوسط از درآمد ملی آمریکا، از ۶۲ درصد در ۱۹۷۱ به ۴۲ درصد در ۲۰۲۰ کاهش یافته و در همین دوره، بودجه نظامی آمریکا به‌طور متوسط ۱۴ درصد تولید ناخالص داخلی بوده‌است. به گزارش بانک جهانی، ضرب‌جینی آمریکا – شاخص نابرابری – از ۰/۳۵ در ۱۹۷۰ به ۰/۴۲ در ۲۰۲۰ افزایش یافته و این، یعنی شکاف طبقاتی همزمان با توسعه‌طلبی خارجی عمیق‌تر شده‌است. آمارهای زیرساختی حتی تلخ‌تر هستند. به گزارش انجمن مهندسان عمران آمریکا، این کشور برای تعمیر زیرساخت‌های فرسوده خود تا سال ۲۰۳۰ به ۲/۶ تریلیون دلار نیاز دارد. در حالی که به گزارش «مؤسسه تحقیقات صلح استکهلم»، بودجه نظامی آمریکا ۹۱۶ میلیارد دلار است. یعنی پولی که صرف یک سال ارتش می‌شود، می‌تواند یک‌سوم کل نیاز مالی بازسازی زیرساخت‌های کشور را تأمین کند. نوام چامسکی، زبان‌شناس و منتقد سیاست خارجی آمریکا معتقد است: «امپراتوری آمریکا نه با بمب خارجی، بلکه با نابرابری داخلی فرو می‌پاشد. وقتی شهروندان دیگر به نظام اعتماد نداشته باشند، هم‌زمنی جهانی‌اش معنایی نخواهد داشت». این اعتماد امروز به‌شدت آسیب دیده. مؤسسه گالوپ گزارش داده‌است حدود ۵۰ درصدی دولت‌دار از ۷۳ درصد در ۱۹۵۸ به ۳۹ درصد در ۲۰۲۳ کاهش یافته‌است. طبق اعلام شورای روابط خارجی آمریکا، زیرساخت‌های این کشور رتبه ۱۳ جهان را دارد، در حالی که بودجه نظامی‌اش در رده نخست و از مجموع بودجه ۱۲ کشور بعدی بیشتر است. سازمان بهداشت جهانی گزارش می‌دهد آمریکا در میان کشورهای توسعه‌یافته، بالاترین نرخ مرگ‌ومیر مادران را دارد و امید به زندگی زنان به‌شدت کاهش می‌یابد. این تناقض‌ها، بذر فروپاشی‌اش را خود دارند. به قول «جیمز گالبرایت»، «هر امپراتوری درنهایت ارزش خودش را از شهروندانش می‌گیرد. وقتی شهروندان بفهمند هزینه امپراتوری را می‌پردازند اما سهمی از منافعتش نمی‌برند، امپراتوری تمام شده». آمریکا امروز به این نقطه رسیده‌است. آمریکایی‌ها امروز از خود می‌پرسند چرا باید مالیات بدهند تا پایگاه نظامی در عراق بماند، در حالی که بی‌لای شهروندان را در حال ریزش است؟ تاریخ به ما می‌گوید سقوط امپراتوری‌ها ناگهانی نیست؛ آرام و بی‌صدا از داخل آغاز می‌شود. آمریکا اگر به مسیر توسعه‌طلبی و ماجراجویی‌های فرامرزی ادامه دهد، نه با موشک‌های خارجی، بلکه با خشم داخلی فرو خواهد پاشید و این، همان درسی است که تاریخ بارها به امپراتوری‌ها داده‌است.

تاریخ

گزارش تاریخی

راز گور دسته‌جمعی در داکوتای جنوبی

نوائیان | برای صدها و شاید هزاران سال، اعضای قبیله «سو» و اجدادشان، جایی در شمال ایالات متحده امروزی سکونت داشتند؛ منطقه وسیعی که امروزه در محدوده ایالت‌های داکوتای شمالی و داکوتای جنوبی، مونتانا، مینه‌سوتا و نبراسکا قرار می‌گیرد. سوها مردمانی صلح‌جو بودند. به ندرت اتفاق می‌افتاد در میان آن‌ها نبردی آغاز شود. سوها، در طوایف مختلف، برای صدها سال با آداب و رسوم ویژه خود، ساکن غرب آمریکای شمالی بودند. غذای خود را از طریق شکار بدست می‌آوردند و آزاد زندگی می‌کردند.

حوالی سال ۱۶۵۰م، نخستین برخوردهای آن‌ها با اروپایی‌ها رقم خورد؛ فرانسوی‌هایی که به دنبال «پوست خز»، کرانه‌های رودخانه می‌سی‌سی‌پی را می‌پیمودند. نخستین دیدارها، البته رویکرد خصمانه‌ای نداشت. فرانسوی‌ها بعد، انگلیسی‌ها سعی کردند با طوایف قبیله «سو» قراردادهای تجاری برای مبادله پوست خز ببندند.

با این حال، قرارداده‌ها به تدریج حالت یک‌طرفه پیدا کرد.

اروپایی‌ها خیلی زود در نفرات بیشتر و با اسلحه‌های قدرتمندتر، وارد سرزمین اجدادی سوها در داکوتای جنوبی و دیگر مناطق شدند. جنگ، سریع‌تر از آنچه فکر می‌کردند به سراغشان آمد. سرخ‌پوست‌ها حالا باید برای نجات جانشان به سمت غرب عقب‌نشینی می‌کردند؛ اما بالاخره غرب هم یک‌جا تمام می‌شدا. سال ۱۸۶۲م، قحطی هولناکی سراسر غرب را دربر گرفت. سفیدپوست‌های آمریکایی آسیبی از این قحطی ندیدند؛ جریان تولید کالا در ایالت‌های شرقی برقرار بود. سران قبیله سو چیزی برای معامله با آمریکایی‌ها نداشتند؛ زمین سرخ‌پوست‌ها قبلاً به یخما رفته و اشغال شده بود. سران قبیله از آمریکایی‌ها خواستند به آن‌ها به صورت اقساطی جنس بدهند، اما سفیدپوستان نپذیرفتند. آن‌ها ترجیح می‌دادند قحطی از شمار افراد قبیله سو کم کند و زمین‌های بیشتری به دست آمریکایی‌ها بیفتد. جنگ برای نجات از گرسنگی اجتناب‌ناپذیر بود. سرخ‌پوست‌ها دست به حملات پرانکنده برای دسترسی به انبار غلات زدند. آمریکایی‌ها که منتظر فرصت بودند، به جان سرخ‌پوست‌ها افتادند. بیشتر افراد کشته شده را زنان و کودکان تشکیل می‌دادند. آن‌ها نقشی در حملات نداشتند، اما برای آمریکایی‌های سفیدپوست، تفاوتی نداشت سرخ‌پوست مقابل لوله تفنگ، چه سن و سالی دارد یا جنسیت او چیست؟ ۳۰۳ سرخ‌پوست به اسارت آمریکایی‌ها درآوردند. دادگاهی فرمایشی برای محاکمه آن‌ها برگزار شد و همه این افراد، به مرگ یا چوبه دار محکوم شدند. هدف این بود که از این کشتار سراسری، وحشت‌ناکی در میان سرخ‌پوست‌ها به وجود آید؛ آن‌گونه که بشود مسیر حرکت به سوی سرزمین‌های غربی را برای سفیدپوستان اروپایی هموار کرد. با وجود صدور حکم اعدام، آبراهام لینکلن، رئیس‌جمهور وقت آمریکا و صادر کننده فرمان آزادی بردگان، حکم بسیاری از آن‌ها را نقض کرد. ۳۸ نفر به دار آویخته شدند و بقیه را به زندانی در ایالت «آیووا» انتقال دادند؛ انتقالی که به قیمت جان بیش از ۲۵۰ نفر انجامید!

نبرد میان قبایل سرخ‌پوست، ازجمله «سو» با مهاجمان سفیدپوستان طی سال‌های بعد نیز ادامه یافت. متأسفانه بومیان قاره آمریکا در یافتن روشی مناسب برای اتحاد مشکل داشتند. اتحاد میان قبایل فقط یک بار اتفاق افتاد و البته پیروزی شیرین «لیتل بیگ هورن» را رقم زد؛ ژنرال کاستر از فرماندهان معروف ارتش آمریکا در جنگ با سرخ‌پوست‌ها، در همین نبرد کشته شد و بومیان، انتقام خون هزاران جانباخته وحشی‌گری‌های کاستر را از وی گرفتند؛ این اتفاق در ۲۵ ژوئن سال ۱۸۷۶ روی داد و تقریباً تنها پیروزی قاطع سرخ‌پوست‌ها بر نیروهای آمریکایی بود. طی چند سال بعد، حملات آمریکایی‌ها به بومیان شدت یافت و به قتل‌عام‌های بزرگی انجامید، تا اینکه بالاخره زمستان سال ۱۸۹۰ فرارسید.

جمعیت قبیله سو به دلیل کشتار، بیماری و سوءتغذیه، رو به کاهش نهاد. دولت آمریکا طرحی برای مستحیل کردن جمعیت سرخ‌پوست‌ها و از بین بردن آداب و رسوم آن‌ها در دست اجرا داشت.

بر اساس این طرح، بومیان به اردوگاه‌های مشخصی برده می‌شدند تا به تدریج منتمد شوند؛ جابه‌جایی سرخ‌پوست‌ها و سپس نگهداری آن‌ها در سرزمین غیرمادری، موجب از هم پاشیدگی ساختارهای اجتماعی در میان آن‌ها می‌شد و اسباب تنش و درگیری را فراهم می‌کرد. قبیله تقریباً همیشه گرسنه و طبعاً آماده قیام بود. آمریکایی‌ها معمولاً خشن‌ترین گردان‌های ارتش را مسئول جابه‌جایی می‌کردند.

در دسامبر ۱۸۹۰، گردان هفتم سواره‌نظام ایالات متحده مأموریت یافت که گروهی از افراد قبیله سو، متعلق به طایفه «مینچونجو» را به سوی یک اردوگاه در داکوتای جنوبی هدایت کند، جایی در ۸ مایلی غرب رودخانه «ووندوئی‌نی». قرار بود طایفه «مینچونجو» پیش از اقامت در اردوگاه، سلاح خود را به ارتش آمریکا تحویل دهد. مردان طایفه، بدون مقاومت اسلحه‌ها را روی زمین می‌ریختند و نزد خانواده خود باز می‌گشتند.

نیمی از متقوتلان را کودکان تشکیل می‌دادند. کمتر از یک سال بعد، ۲۰ نفر از سربازانی که نقش اصلی را در قتل‌عام سرخ‌پوستان قبیله سو در «ووندوئی‌نی» داشتند، مدال افتخار گرفتند؛ درست مانند فرمانده ناو «وینستنس» که به خاطر هدف قرار دادن هواپیمای مسافربری ایران بر فراز خلیج فارس و قتل‌عام ده‌ها مرد، زن و کودک، مدال شجاعت دریافت کرد!